

August 1, 1994

راله عزیز عزیزم ، با آنکه روز شنبت که در عالم خیال با تو باشم و با تو حوت نزنم در نوشتن نامه به تو  
 چندان خوب نشدم ولی بی علت هم نبوده است نگاه است که بر من و با آنکه جبهه من زندگی و شخصی  
 همه را اداره کنم دیگر قدرت کار دیگر ندارم ، میکنم که با خوردن ، افزودن دارم که هنوز  
 هم دوا هم و دارم است این هفته بدم از ریه هم عکس بردارم ، همت نه روز هم antibiotic  
 میخورم که حسی است و علاقه دانه بردارم ، در برهه ای هنوز تو تمام و روزی و شبها من برق  
 بگذرند . نمیدانی بار ایران اینها چه در غصه خوردم ، من از بزرگ او فرجه را هم با یکی از  
 دوستان ایرانی در کتب صحبت میکردم حرف ایران میان آمد و من گفتم من دو سه دولت هستم من نیز  
 در ایران دارم که دلم میخواهد سجاط آلا بار ریه بدم ایران اسم ایران اینها را که آوردم گفت  
 در روزنامه (در ایران) خوانم خوت که است ، خدا صدانه چه حال شوم ، هر چند به مافله  
 پس پیش منم و بر عاقبتش فدا است ولی ، بزرگ عزیزان ما را بخیرم مسئله  
 راله بسا که تو قبل از منم روز صبح که با من بروم آنوقت که تو قسم بکنی !!  
 از این هفته منم ، آنقدرم میخواهد با هم پیش تو که بر آن عزیز شیت ، نمیدانم  
 آدم که پر شود خاطرات جوانی بیشتر افکاش را occupy میکنم ، منکه شبانه روز  
 بیاد تو هستم و گاهی با خودم از وکات میاید بچه لانه خودمان میخواهم ، راله منم هر وقت با تو  
 هستم آنقدر خوشام که هم چیز ته کی را و دوست میکنم ، به همگی در تمام عمرم این احساس را  
 کرده ام ، بدون انزاق روز شنبت که بیاد تو باشم .

حیاتی وضع پول با حسی به سه چون که کم که اینجا چیز ندارد و خون باز نشستی او در ایران است  
 ما بگفته با نفع پول زندگی میکنم ، که سه به پول در اینجا حسی رفت با شین و با اینکه در آن  
 ما تقریباً یک سوم سه ، آنستکه پول مسازت پس سابق ندارم ، با این حال اگر تو  
 لندن بمانی بهر آنکه حتماً پیش تو خواهیم آمد ، اگر تو وضع پولت از منم بهتر است چا  
 کو همین احساس نمایی اینجا ، منم در کم از سه در این هفته از سه روز نگه از نگه ، دو شنبه  
 به شنبه و چهارشنبه ، اگر تو بیای اولاً که کم از آنکه نگه از نگه که در جلاده که با بزرگ  
 شده است و آنقدر کار ندارد ، اگر تو بیای حتماً با هم یک مسازت زدند میکنم

با هم بروم <sup>رواقتی</sup> ~~چرا~~ با آنقدر غشالی بکنید؛ به از آن خودم باشم؟ اگر بدلی که از زندگی راهتی  
 نیست چهل بیست و پنج (نیمه) چه حکمی بنویسم) بلکه حسی را ضعیف کنیم و بد بکنیم، بکنیم  
 احساس زندگی از زندگی نبردیم، گاهی همانطور که تلفظ می‌کنیم حسی بکنیم  
 ولی معنوی در کار نیست!

لین خوب است و دو پیکر مثل ماه دارد، تعبیر بکنیم؟ پس خوب است که نهدان و نهنج و کرم  
 حسی آنها را دولت داریم، شکر بکنیم هم خوب است و الحمد لله این یکی از زندگی کنی  
 را ضعیف بکنیم. ولی غصه یا حسینی را خواهد گفت که چرا این پیکر، به تنها باشد و  
 پیکر نه است، بکنیم، دگر بکنیم، اگر گفت و کار خوب هم دارد ولی در زندگی خوشحال  
 نیست، حسی بکنیم ننش دارد، با این در چه حسی است که شود شور که دانش مشکل است  
 پیشتر حسی با طواعت و غشالی است ولی نهدان چو کسی را پیکر است  
 از لیس انجمن زنده دور از ما دهن حسی که ادراکی بکنیم. لغت با لیس به سلامت است  
 کرم هم گاهی با هم دعوا و در وضع بکنیم گاهی هم بکنیم، چه بکنیم که در همین است که نیست!

را چون کوشش نهنج نباشی و زودتر بر ایم بنویس، نامه‌ها را چندین بار بنویسم و مرا حسی  
 خوشحال بکنیم. از حال خودت بنویس. به هر داد بنویسم بگو اگر آمدن است که منزل  
 ما حسی منزل ما ماتت بسیار و با پیش خودم، بنویس چون بنویس را هم از خواب نهنج  
 بنویس، امیدوارم وضعش روشنتر شود، به به هیچ بر وقت، به بنویس از  
 کمال شهر سلام بر جان و بگو با تو بسیار است، مبادا که بنویسیم و بلا حفظ کنی  
 کرم سلام بر سانه و خواه و خواه از عذرت من بگو خود بکنیم.

را، بنویس تو بروم و از دور می‌نویسم

را اگر از خواب نهنج به خانم حیات بنویس سلام بر جان